

تفاخر در قرآن

<"xml encoding="UTF-8?">

- 1 - القرآن الكريم.
- 2 - نهج البلاغه، صبحی صالح، انتشارات اسوه وابسته به سازمان اوقاف و امور خیریه، چاپ اول، 1415 هـ.
- 3 - مفردات راغب، دارالقلم، چاپ اول، 1412 هـ.
- 4 - التحقيق في كلمات القرآن، حسن مصطفى، دفتر تبلیغات اسلامی.
- 5 - لسان العرب، ابن منظور، چاپ اول 1408 هـ..؛ دار الحیاء التراث العربی.
- 6 - مجمع البیان فی التفسیر القرآن، ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی، انتشارات ناصر خسرو. چاپ اول 1376.
- 7 - تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، ملا فتح الله کاشانی، کتابفروشی اسلامیة، چاپ دوم، 1344 هـ. ش.
- 8 - تفسیر اثنی عشری، حسین بن احمد حسینی شاه عبدالعظیمی، تهران، انتشارات میقات، چاپ اول، 1363-1364 هـ. ش.
- 9 - المیزان فی التفسیر القرآن، سید محمدحسین طباطبائی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، لبنان.
- 10 - تفسیر کشف الحقائق عن نکت الآیات و الدقائق، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ سوم، 1396 ق.
- 11 - تفسیر نمونه، زیر نظر ناصر مکارم شیرازی و تألیف جمعی از نویسندگان.
- 12 - الدر المنثور فی التفسیر المأثور، عبدالرحمن سیوطی، دارالفکر، 1414 هـ.
- 13 - شرح اصول کافی، مولی محمدصالح مازندرانی.
- 14 - فتح الغدير، محمد بن علی بن محمد الشوکانی، دارالمعرفة، بیروت، لبنان.
- 15 - تفسیر فرات الکوفی، ابی القاسم فرات ابن ابراهیم بن فرات الکونی، تحقیق: محمدکاظم. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ دوم، 1416 هـ.
- 16 - اصول کافی، کلینی رازی، تصحیح علی اکبر غفاری، انتشارات صدوق.
- 17 - میزان الحکمة، محمد ری شهری، دفتر تبلیغات اسلامی.
- 18 - تفسیر المراغی، احمد مصطفی مراغی. دارالفکر، بیروت، لبنان.
- 19 - جامع السعادات، محمد مهدی نراقی، تعلیق: سید محمد کلانتر، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت، لبنان، چاپ ششم، 1408 هـ.
- 20 - معراج السعادة، ملا احمد نراقی. دفتر تبلیغات اسلامی.
- 21 - جامع البیان عن تأویل آی القرآن، محمد بن جریر طبری، دارالفکر، بیروت، لبنان، 1415 هـ.
- 22 - تفسیر راهنما، اکبر هاشمی رفسنجانی و جمعی از محققان، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، 1373 هـ. ش.
- 23 - المحجة البيضاء فی تهذیب الإحياء، محسن کاشانی، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم.
- 24 - الجامع لاحکام القرآن، قرطبی، دارالکتب العلمیة، بیروت، لبنان، 1417 هـ.
- 25 - الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن، عبدالرحمن ثعالبی، دار الکتب العلمیة، بیروت، لبنان.

26 - فرهنگ آفتاب، فرهنگ تفصیلی مفاهیم نهج البلاغه، عبدالمجید معادیخواه، نشر ذره.

27 - تفسیر موضوعی، جوادی آملی، مرکز نشر فرهنگی رجاء.

28 - كنز العمال فی سنن القوال و الافعال، علاء الدین علی المتقی بن حسام الدین سهندی، موسسه الرسالة.

29 - نرم افزار جامع تفاسیر قرآن مشتمل بر 22 ترجمه و 61 تفسیر قرآن.

چکیده:

در این مقاله، در ابتدا تفاخر از دیدگاه لغت شناسی و اصطلاحی بررسی شده است و سپس میزان کاربرد این واژه با مشتقاتش در قرآن و ارتباط معنایی آنها، مورد بحث قرار گرفته است.

نکته اساسی در تفاخر، تمایز آن با ذکر نعمتهای الهی و فرق آن با تکاثر می باشد. تفاخر و تکاثر هم از حیث مفهوم و هم از حیث مصداق با هم تفاوت دارند ولی رابطه سببی و مسببی حاکم بین این دو واژه موجب شده است که اکثر مفسرین ذیل بحث تکاثر به تفاخر هم بپردازند.

در بخش دیگری از این پژوهش، عوامل و ریشه های بروز تفاخر مورد بررسی قرار گرفته و به ارتباط تفاخر با دیگر رذایل اخلاقی نیز اشاره شده است. پی آمدها و نتایج سوء تفاخر در دنیا و آخرت و درمان تفاخر از جمله مباحث پایانی این پژوهش محسوب می شوند.

تفاخر از دیدگاه لغت شناسان و تعریف آن

تفاخر از ریشه فخر و به معنای فخر فروشی و مباهات به اشیاء و امور خارج از ذات انسان می باشد که در اموری مانند: مال، جاه و اولاد² و یا مباهات به مکارم و محاسن³ و صفات انسانی⁴ صورت می گیرد.

واژه (تفاخر) يك بار در قرآن و آن هم در سوره حدید آیه 20 بکار رفته است:

"إِعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْوَلَدِ ... " (آگاه باشید که زندگانی دنیا به حقیقت بازیچه ای است طفلانه و لهو و زیب و آرایش و تفاخر و خودستایی با یکدیگر و حرص افزون مال و فرزندان است)

این اصطلاح با مشتقاتش شش بار در قرآن کریم آمده است:

1- (نساء - 36): " ... إِنَّ اللَّهَ لَا يَجِبُ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا"

2- (هود - 10): " وَ لَئِنْ أَدْقْنَاهُ نَعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسْتَه لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي أَنَّهُ لَفَرِحَ فَخُورًا"

3- (لقمان - 18): " وَ لَا تَصْعَرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ."

4- (رحمن - 14): " خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ"

5- (حدید - 20)، "إِعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْوَلَدِ ..."

6- (حدید - 23): " لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ"

در آیات فوق الذکر همچنانکه مشاهده می شود واژه فخر در چهار آیه قرآن (نساء/ 36؛ هود/ 10؛ لقمان / 18؛

حدید / 23) بکار رفته است و به معنای کسی است که مناقب و محاسن خود را به خاطر کبر و خود نمایی، بر می

شمارد⁵ و برخی از مفسرین در تفسیر آیه 23 از سوره حدید، "فخور" را صیغه مبالغه گرفته و آن را به معنای کسی

می دانند که زیاد افتخار و مباهات می کند، به توهم اینکه آنچه که از نعمتهای الهی دارد فقط به خاطر استحقاق

و لیاقت خودش می باشد. 6

فَخَّار نیز از همین ریشه و فقط يك بار در سوره رحمن آیه 14 (خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ) به کار رفته است و به معنای گل خشک و سفال می باشد7 و وجه تسمیه آن این است که گویی به زبان خود، بر سائر گلهای و خاکها به خاطر حرارتی که دیده و پخته شده است، فخر می فروشد.8 برخی نیز معتقدند: "فَخَّار" از ماده فخر گرفته شده و به معنای کسی است که بسیار فخر می کند، و از آنجا که اینگونه اشخاص، آدمهای توخالی و پروسدایی هستند، این کلمه به کوزه و هر گونه سفال به خاطر سر و صدای زیادی که به هنگام وزش باد یا دمیدن هوا ایجاد می کند، اطلاق شده است.9

تمایز بین تفاخر و ذکرِ نِعَم الهی

با تدبیر در آیه 11 از سوره مبارکه الضحی: "وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ" (و اما نعمت پروردگارت را بازگو) که اظهار نعمت حق نیز شکر مُنْعِم است) کاملاً آشکار می شود که اگر کسی، مناقب و محاسن خود را برای اعتراف به نعمت برشمارد، نه تنها فخور نیست بلکه شکور هم است.10 و از طرفی دیگر نیز باید دقت کرد که ذکر نعمتهای الهی و بازگو کردن آنها نباید انسان را به وادی فخرفروشی بیاندازد.11

در روایات متعددی که از معصومین (علیهم السلام) نقل شده است، اقرار به نماز شب و بی نیازی از آنچه که در دست مردم است و نیز اعتراف به ولایت پذیری از امام معصوم (علیه السلام)12 و همچنین وفاداری به عهد و پیمان13 از جمله مواردی است که بیان و بازگو کردن آنها از زمره تفاخر ممدوح شمرده شده است.

در حدیثی که عبدالله بن سنان از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند، آمده است که امام صادق (علیه السلام) فرمودند: (ثَلَاثٌ هُنَّ فَخْرٌ الْمُؤْمِنِ وَ زِينَةٌ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ: الصَّلَاةُ فِي آخِرِ اللَّيْلِ وَ يَأْسُهُ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ وَ وَلَايَتُهُ الْإِمَامَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه و آله و سلم))

نکته قابل توجه این است که تفاخر و تکاثر هم از حیث مفهوم و هم از حیث مصداق با هم تفاوت دارند ولی رابطه سببی و مسببی حاکم بین این دو واژه، موجب شده است که اکثر مفسرین، ذیل بحث تکاثر که خود از سببهای تفاخر است، به بحث تفاخر نیز بپردازند، لذا باید توجه نمود که تفاخر و تکاثر دو مبحث جدا از هم می باشند که هر کدام باید در جایگاه خود مورد بحث و بررسی قرار گیرند.14

برای نشان دادن ارتباط بین تفاخر و تکاثر به آیه بیستم از سوره حدید رجوع کرده و بار دیگر این آیه را از این جهت که تنها آیه ای است که لفظ تفاخر و تکاثر در آن با هم به کار رفته است، مورد تدبیر و مذاقه قرار می دهیم.

دنیا و مراحل آن از دیدگاه آیه 20 سوره حدید و ارتباط تفاخر با تکاثر

دنیا در قرآن کریم دارای پنج مرحله است و همه آن مراحل از دید قرآن فریب و غرور است. در سوره "حدید" فرمود: "اعلموا إنما الحياة الدنيا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ" (بدانید که زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمل پرستی و فخرفروشی در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است). عصاره ادوار پنجگانه دنیا به این شرح است:

انسان از لحاظ بدن و نیروی مادی یا کودک است، یا نوجوان و یا جوان یا در سن کهنهت قرار گرفته و یا به سالمندی و پیری رسیده است. در دوران کودکی و خردسالی گرفتار لعب است.

در عهد نوجوانی گرفتار لهو است، در دوره جوانی گرفتار زینت است، چون به کهنهت و زمان اشتغال به جاه و مقام رسید گرفتار فخرفروشی است و سرانجام در عهد سالمندی و کهن سالی گرفتار تکاثر است. به جای اینکه در

صراط کوثر حرکت کند و خیر کثیر را درک نماید به دام تکاثر می افتد تا آنجا که از جهت بدنی ممکن است خود را با آراستن به زیورهای گوناگون سرگرم سازد. وقتی به جایی رسید که نه توان تفاخر دارد و نه قدرت تزیین، سرگرم تکاثر می شود که مثلاً این قدر مال دارم و چه تعداد اولاد و نوه .

بنابراین، مراحل مهم و قابل توجه از دوران خردسالی تا دوران کهن سالی پنج مرحله بیش نیست و همه این مراحل هم با فریب و نیرنگهای متلون همراه است. عاقل، کسی است که در این ادوار خود را فریب ندهد و سفیه کسی است که در تمام این ادوار پنجگانه در محدوده نیرنگ زندگی کند. مقاطع زندگی دنیا از آن جهت که دنیا است جز نیرنگ چیز دیگری نخواهد بود و انسان عاقل از آن احتراز می کند.

عوامل و ریشه های بروز تفاخر

آیات متعددی از قرآن کریم به علل بروز تفاخر پرداخته و ریشه های ظهور این نقیصه اخلاقی را مورد بحث قرار داده اند. چنانکه در آیات قرآن (النحل / 14، کهف / 37، یس / 77، قیامت / 37، انسان / 2، عبس / 19) جهل انسان نسبت به ضعف ها و آسیب پذیر ی هایش و نیز جهالت و نادانی وی نسبت به آغاز پیدایش و خلقت اولیه و سرانجامش از عوامل بروز تفاخر قلمداد شده اند 15 که در اینجا فقط به سه نمونه از این آیات اشاره می کنیم:

1 - آیات 36 تا آخر سوره قیامت:

"أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى، أَلَمْ يَكُنْ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى، ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَى ... " (آیا آدمی می پندارد که او را بلا تکلیف و بحال خود رها کرده اند؟! آیا آدم در اوّل، قطره آب نطفه نبود؟ و پس از نطفه به رحم آویخته گشت و آنگاه به این صورت زیبای حیرت انگیز آفریده و آراسته گردید ...)

2 - و نیز در آیه از سوره انسان خداوند انسان را به خلقت اولیه اش متذکر می گردد و می فرماید: "إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا" (ما او را از آب نطفه مختلط (بی حس و شعور) خلق کردیم و دارای قوای گوش و چشم گردانیدیم).

3 - و سپس در آیات 18 و 19 سوره عبس به این نکته اشاره کرده و می فرماید:

"مِنْ أَيْ شَيْءٍ خَلَقَهُ، مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ" (آیا نمی نگرد که از چه چیز خلق شده است؟ از آب نطفه بی قدری، خدا (بدین صورت زیبا) خلقتش فرمود و سپس تقدیراتش را مقدر کرد.

در آیه 37 کهف و آیه 77 یس، سفاهت و عدم تعقل از ریشه های بروز این فساد اخلاقی محسوب شده اند 16 و در آیه 266 سوره بقره:

"أَيُّودُ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَةٌ ضُعَفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ"

اتکال به دنیا و آسایش زودگذر آن و غفلت از یاد آخرت موجب ایجاد تفاخر و سبب فخر فروشی ذکر گردیده است. 17

با تدبیر در آیه دهم از سوره هود:

"وَلَئِنْ أَدْقْنَاهُ نَعْمَاءً بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسْتَه لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتِ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ"

از این نکته آشکار می شود که گذر از محنت ها و سختی ها و دستیابی به موهبت های دنیوی و شادمانی مفرط بر اثر رسیدن به رفاه 18 و فراموشی یاد خدا به عنوان بخشنده نعمت ها و موهبت های دنیوی، از عوامل بروز

تفاخر می باشند. در آیه 43 از همین سوره (هود) و نیز آیه دوم سوره عنکبوت، احساس مصونیت از ابتلاء به سختی ها و محنت ها، موجب گرفتار شدن انسان در دام تفاخر، معرفی شده است، 19 به عنوان مثال در آیات دوم و سوم عنکبوت دقت کنیم :

"أَحْسِبِ النَّاسُ أَنْ يَتَزَكَّوْا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ، وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ..."

(آیا مردم چنین پنداشتند که به صرف اینکه گفتند ما ایمان به خدا آورده ایم، رهاشان کنند و بر این دَعْوای هیچ امتحانشان نکنند؟ و ما اُمّی را که پیش از اینان بودند مورد ابتلا و آزمایش قرار دادیم ...) در سوره کهف آیه 34 و زخرف آیه 51، کثرت مال و فرزندان و فراوانی آباد و اجداد و خویشان و کثرت هواداران و عزت اجتماعی حاصل از آن 20 و نیز در سوره حجر آیات 29 - 31، حمیت و تعصب جاهلی 21 و در زخرف آیات 51 و 52، خودستایی 22 از علل و عوامل بروز تفاخر محسوب شده اند. در اینجا به عنوان مثال به برخی از این آیات اشاره می کنیم:

1 - (کهف / 34): "وَ كَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَ هُوَ يُحَاورُهُ أَنَا أَكْثَرُ مَالاً وَ أَعَزُّ نَفَرًا"

(مردی که دارای باغ پر میوه بوده به رفیق خود (که مردی مؤمن و فقیر بود) در مقام گفتگو و مفاخرت درآمد و گفت من از تو دارائی بیشتر و از حیث خدم و حشم نیز محترم و عزیزترم.)

2 - زخرف (51 و 52): "وَ نَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي أَفَلَا تبصرون، أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَ لَا يَكَادُ يَبِينُ".

(و فرعون در میان قومش آوازه بلند کرد که ای مردم آیا کشور با عظمت مصر از من نیست؟ و چنین نهرها از زیر قصر من جاری نیست؟ آیا عزّت و جلال مرا در عالم به چشم مشاهده نمی کنید؟ آیا من (به ریاست و سلطنت) بهترم یا چنین مرد فقیر خواری که هیچ منطق و بیان روشنی ندارد؟)

تلازم و ارتباط تفاخر با دیگر رذایل اخلاقی

تفاخر با رذایل اخلاقی دیگر نیز مرتبط می باشد، همچنانکه بسیاری از علماء ذیل آیه 23 سوره حدید "... وَ اللَّهُ لَا يَجِبُ كُلُّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ" پس از تبیین دو واژه مختال و فخور، هر دو را از مصادیق شرك خفی محسوب کرده اند.

23

علامه طباطبایی (ره) در تفسیر المیزان ذیل آیه 23 حدید و نیز آیه 36 نساء، کلمه مختال و فخور و ارتباط آن دو را اینگونه تفسیر می کند: کلمه مختال به معنای کسی است که دستخوش خیالات خود شده است و خیالش او را در نظر خودش، شخصی بسیار بزرگ جلوه داده و در نتیجه دچار کبر گشته و از راه صواب گمراه شده است. اسب را هم اگر خیل می خوانند برای همین است که در راه رفتنش تبختر می کند؛ و کلمه (فخور) به معنای کسی است که زیاد افتخار می کند (صیغه مبالغه)، و این دو صفت یعنی اختیال - خیال زدگی - و کثرت فخر از لوازم علاقه مندی به مال و جاه و افراط در حب آن دو است."

تفاخر با روی گردانی و اعراض از مردم نیز ارتباط دارد؛ 24 این نکته در آیه 18 سوره لقمان آمده است: "وَ لَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَ لَا تَمْسِحْ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ".

(و هرگز به تگبر و ناز از مردم رخ متاب و در زمین با غرور و تبختر قدم برمدار که خدا هرگز مردم متکبر خودستا را دوست نمی دارد.)

تفاخر موجب بخل در انفاق می گردد و این همان ارتباط و تلازم تفاخر با بخل است. 25 این نکته را می توان از

تدبر در آیه 36 سوره نساء فهمید، آنجا که می فرماید:

"وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً وَ بِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْجَارِ الْجُنُبِ وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالاً فَخُوراً"

(خدای یکتا را بپرستید و هیچ چیز را شریک وی نگیرید و نسبت به پدر و مادر و خویشان و یتیمان و فقیران و همسایه بیگانه و دوستان موافق و رهگذران و بندگان و کسانی که زیردست شمایند در حق همه نیکی و مهربانی کنید که خدا مردم خودپسند متکبر را دوست ندارد.)

درباره بخل و تفاخر می توان بدین نکته اشاره کرد که از آنجائی که کثرت فخر، ناشی از مال و جاه است، لذا افراط در حب و دوستی مال و جاه موجب بخل در انفاق می گردد و حبّ جاه و مغرور شدن به حطام دنیا و خوشحالی به متاع آن، موجب افتخار و تکبر است که آن از بدترین صفات رذیله بوده و مستلزم بخل نسبت به حقوق واجبه و وظایف لازمه می باشد. 26

آیه 12 سوره اعراف بیانگر این است که شیطان، پایه گذار تفاخر و اولین فخر فروش می باشد، 27 این نکته را می توان از تدبر در این آیه فهمید: "قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ".

آیه 76 سوره ص نیز به این امر اشاره کرده و استکبار و تمرد شیطان از امر خداوند در سجده کردن بر آدم را ملازم با تفاخر شیطان می داند: 28 "قَالَ أَنَا خَيْرٌ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ" آیه 38 سوره نساء "وَ الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِيناً فَسَاءَ قَرِيناً" (آنانکه اموال خود را به قصد ریا و خودنمایی می بخشند و به خدا و روز قیامت نمی گروند (ایشان یاران شیطانند) و هرکه را شیطان یار اوست، بسیار یاری زشت و بد خواهد داشت) بیانگر این مطلب است که ریاکاری در انفاق و تظاهر و خودنمایی در بخشیدن مال ملازم با تفاخر و از آثار فخر فروشی است 29؛ و در ادامه بحث مربوط به تفاخر و ریاکاری در انفاق، شیطان به عنوان همدل و همراه شوم برای فخر فروشان معرفی شده است 30.

پی آمدها و نتایج سوء تفاخر در دنیا و آخرت

امیرالمؤمنین علی علیه السلام تفاخر را ریشه دشمنی ها و بغض و کینه ها معرفی می کند:

"... پس شیطان بزرگترین مانع برای دینداری و زیانبارترین و آتش افروزترین فرد برای دنیای شماست! شیطان از کسانی که دشمن سرسخت شما هستند و برای درهم شکستنشان کمر بسته اید خطرناکتر است. مردم! آتش خشم خود را بر ضد شیطان به کار گیرید و ارتباط خود را با او قطع کنید. به خدا سوگند، شیطان بر اصل و ریشه شما فخر فروخت و بر حَسَب و نَسَب شما طعنه زد و عیب گرفت و با سپاهیان سوارة خود به شما هجوم آورد، و با لشکر پیاده راه شما را بست، که هر کجا شما را بیابند شکار می کنند.

... خدا را خدا را! از تکبر و خودپسندی و از تفاخر جاهلی بر حذر باشید، که جایگاه بغض و کینه و رشد و سوسه های شیطانی است، که ملتهای گذشته و امت های پیشین را فریب داده است، تا آنجا که در تاریکی های جهالت فرو رفتند و در پرتگاه هلاکت سقوط کردند و به آسانی به همان جایی که شیطان می خواست کشانده شدند. تفاخر چیزی است که قلبهای متکبران را همانند کرده تا قرن ها به تضاد و خونریزی گذرانند، و سینه ها از کینه ها تنگی گرفت. 31 یکی دیگر از پی آمدهای سوء تفاخر، تحقیر مردم و بی توجهی به عزّت و کرامت دیگران است، 32 همانگونه که به این مطلب در این آیه اشاره شده است: " فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالاً وَ

اعزُّ نفراً" که همین خودبزرگ بینی و تحقیر دیگران از عوارض رفاه مندی و برخورداری از نعمت های فراوان و تفاخر به آنها است.

این آیه، به وضوح نشان می دهد که کثرت مال و عزت اجتماعی حاصل آمده از آن، مهمترین ارزش از نظر دنیاپرستان است.

ایجاد نظام طبقاتی در جامعه و بروز آفتهای سیاسی و فرهنگی در جامعه اسلامی را می توان از جمله پی آمدها و نتایج سوء تفاخر دانست³³. علی (علیه السلام) تفاخر را آفت سیاسی می داند و در مورد آن می فرماید: "وَإِنْ مِنْ أَسْخَفِ حَالَاتِ الْوَلَاةِ عِنْدَ صَالِحِ النَّاسِ أَنْ يَظُنَّ بِهِمْ حُبُّ الْفَخْرِ وَیُوضَعُ أَمْرُهُمْ عَلَى الْكِبَرِ وَ قَدْ كَرِهَتْ أَنْ یَكُونَ جَالٌ فِی ظَنِّكُمْ إِنْ أَحَبَّ الْإِطْرَاءُ وَ اسْتِمَاعُ الثَّنَاءِ وَلَسْتُ - بِحَمْدِ اللَّهِ - كَذَلِكَ."

این نکته نیز مسلم است که از پست ترین حالت های زمامداری جامعه در نظر گاه مردم شایسته این است که بدین گمان متهم شوند که دوستدار تفاخر هستند و سیاست کشورداریشان بر کبر ورزی بنا شده است و به راستی که من خوش ندارم که این پندار در ذهنتان راه یابد که به تملق و چاپلوسی گراییده ام و شنیدن ثنای خویش را دوست دارم. من - با سپاس از خداوند - چنین نیستم.

علی(علیه السلام) در خطبة 221 پس از خواندن آیه اول سوره تکوین، می فرماید: ...
يَا لَهُ مَرَامًا مَا أَبْعَدُهُ! وَ زُورًا مَا أَغْفَلُهُ! وَ خَطَرًا مَا أَفْطَعُهُ لَقَدْ اسْتَخْلَوْا مِنْهُمْ أَى مُذَكِّرٍ وَ تَنَاسَوْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ! أَقْبِمَصَارِعَ آبَائِهِمْ يَفْخَرُونَ! أَمْ بَعْدِي الْهَلْكَى يَتَكَثَّرُونَ! يَرْتَجِعُونَ مِنْهُمْ أَجْسَاداً حَوْتُ، وَ حَرَكَاتٍ سَكَنَتْ، وَ لِأَنْ يَكُونُوا عِبْرًا، أَحَقُّ مِنْ أَنْ يَكُونُوا مُفْتَخَرًا ..."

(شگفتا چه مقصد بسیار دوری و چه زیارت کنندگان بی خبری و چه کار دشوار و مرگباری! پنداشتند که جای مردگان خالی است، آنها که سخت مایه عبرتند، و از دور با یاد گذشتگان، فخر می فروشند. آیا به گورهای پدران خویش می نازند؟ و یا به تعداد فراوانی که در کام مرگ فرو رفته اند؟ آیا خواهان بازگشت اجسادى هستند که پوسیده شد؟ و حرکاتشان به سکون تبدیل گشت ...)

علی(علیه السلام) در ادامه خطبه به شرح حال رفتگان پرداخته و می فرماید: "در حالی که آنها دارای عزت پایدار و درجات والای افتخار بودند. پادشاهان حاکم، یا رعیت سرفراز بودند که سرانجام به درون برزخ راه یافتند و زمین آنها را در خود گرفت، و از گوشت بدن های آنان خورد، و از خون آنان نوشید، پس در شکاف گورهای بی جان و بدون حرکت پنهان مانده اند ..."

از جمله پی آمدها و مجازات های سنگین فخر فروشان در قیامت، پوشیدن لباسهای بسیار خشن و سیاه³⁴ و عذابهای خوار کننده الهی است. سوره کهف: آیه 43 "وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مُنْتَصِرًا"(و ابداً جز خدا هیچ کس نباشد که آن گنه کار کافر را از قهر و خشم خدا یاری و حمایت کند) و آیات 101/مومنون و 24/جن بیانگر این واقعیتند که در قیامت تمام حَسَب و نَسَبهای مالی و جانی اثر و خاصیت خود را از دست داده و روابط خویشاوندی بین انسانها از هم گسسته خواهد شد و موجبات تفاخر نیز از بین خواهند رفت.³⁶

درمان تفاخر

خودآگاهی بهترین و اصلی ترین راه برای درمان تفاخر است³⁷. کلام گهربار علی علیه السلام بهترین شاهد بر اثر درمانی این خود آگاهی و معرفت و شناخت انسان به ابتدا و سرانجام حیاتش می باشد:
"ما لابن آدم و الفخر، أوله نطفه، و آخره جيفة، لا يرزق نفسه، و لا يدفع حته" 38 (آدمیزاده را چه جای

فخرفروشی، که در آغاز نطفه ای است و در پایان لاشه ای. به تن خویش، روزی رسان نباشد و در رویارویی با مرگ، کمترین ایستادگی نتواند.)

خودآگاهی بهترین و اصلی ترین راه برای درمان تفاخر است آری، عزت و افتخارهای دنیوی را شاید که مورد رقابت قرار بگیرند و آذین ها و نعمت های دنیا، نباید انسان را به شگفتی آرد و نیز رنج ها و سختی های آن نیز نباید بی تاب و توان کند، چرا که عزت و فخر دنیا پایان می گیرد و زیور و زینت ها و نعمت هایش نیستی می پذیرد و رنج ها و سختی هایش نیز به نهایت می رسد. هر يك از دوران های دنیا رو به پایان است و هر پدیده زنده دنیا به سوی مرگ گام می نهد.

علی علیه السلام می فرمایند: " وَضِعَ فخرُكَ، وَ اَحْطَطَ كِبْرُكَ، وَ اَذْكُرْ قَبْرَكَ، فَإِنَّ عَلَيْهِ مَمْرَكَ وَ كَمَا تَدِينُ تَدَانِ، وَ كَمَا تَزْرَعُ تَحْصِدُ ... لایتناسلون و لایتزاوون و لایتجاوون" 39 (فخرفروشی را واگذار و تکبر را فرو ریز و گور خویش را به یاد آر، که بی گمان گذارت بر آن است؛ و بر حسب عمل خویش جزا می یابی؛ و چنان که کشته ای می دروی ... دیگر نه از فخرفروشی ها و زاد و ولدها اثری است و نه از دیدارها و همسایگی ها خبری). و در جای دیگر نیز می فرمایند: ضَعُ فخرُكَ، وَ اَحْطَطْ كِبْرَكَ، وَ اذْكُرْ قَبْرَكَ" (فخرفروشی را وانه، تکبرت را بزدا و گورت را به یاد آر).

و اما راه سوم برای درمان تفاخر، صدقه و انفاق مالی و معنوی است، 40 حدیثی که از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت شده است گویای این مطلب است: "صَدَقَةُ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ تَزِيدُ فِي الْعَمْرِ وَ تَمْنَعُ مِيتَةَ السَّوْءِ وَ يَذْهَبُ بِهَا اللَّهُ الْفَخْرَ وَ الْكِبَرَ"

(صدقه فرد مسلمان، موجب افزایش عمر او شده و او را از مرگ بد باز می دارد و نیز خداوند متعال به واسطه صدقه و انفاق، فخر و کبر را از او دور می کند).

پاورقی ها:

- 1- مفردات راغب، ص 627
- 2- التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج 9، ص 37 و 38
- 3- لسان العرب، ج 10، ص 198
- 4- مجمع البيان، ج 2، ص 450
- 5- منهج الصادقين، ج 9، ص 190؛ تفسیر اثنی عشری، ج 13، ص 43؛ المیزان، ج 19، ص 192
- 6- مفردات راغب، ص 627؛ لسان العرب، ج 10، ص 199؛ التحقيق في كلمات القرآن، ص 38
- 7- التحقيق في كلمات القرآن، ص 38
- 8- كشف الحقائق، ج 3، ص 471
- 9- تفسیر نمونه، ج 23، ص 118
- 10- برای اطلاع بیشتر ر.ك: مجمع البيان، ج 20 ص 450؛ الدرمانثور في التفسیر المأثور، ج 8، ص 545؛ شرح اصول کافی، مولی محمد صالح مازندرانی، ج 5، ص 185؛ فتح القدير، ج 4، ص 239
- 11- تفسیر فرات الكوفی، ذیل سوره مطففین، ص 545
- 12- اصول کافی. ج 8، ص 234
- 13- میزان الحکمة، ج 3، ص 2382

- 14- تفسير المراغى. ج 30، ص 230
- 15- تفسير نمونه، ج 27، ص 281
- 16- جامع السعادات، ج 1، ص 398؛ معراج السعاده، ص 282
- 17- جامع البيان، ج 3، ص 107
- 18- تفسير راهنما، ج 8، ص 32
- 19- همان، ج 10، ص 381
- 20- نهج البلاغه، صبحى صالح، خطبه 5، ص 385
- 21- المَحْجَّة البيضاء، ج 5، ص 284
- 22- الجامع لاحكام القرآن، قرطبي، ج 17، ص 167
- 23- الجواهر الحسان، ج 2، ص 553
- 24- تفسير راهنما، ج 3، ص 379
- 25- تفسير الميزان، ج 4، ص 355
- 26- تفسير اثنى عشرى، ج 13، ص 43
- 27- فرهنگ آفتاب، ج 3، ص 1445
- 28- اصول كافى، ج 2، ص 328؛ نهج البلاغه، صبحى صالح، خطبه 192، ص 385؛ تفسير موضوعى، جوادى آملى، ج 6، ص 259
- 29- تفسير راهنما، ج 3، ص 382
- 30- همان، ج 3، ص 383
- 31- صبحى صالح، خطبه 192، ص 390
- 32- تفسير راهنما، ج 10، ص 381
- 33- فرهنگ آفتاب، ج 3، ص 1446
- 34- مجمع البيان، ج 9-10، ص 642
- 35- نهج البلاغه، صبحى صالح، خطبة 221، ص 459
- 36- نهج البلاغه، صبحى صالح، خطبة 99، ص 184؛ الجامعه لاحكام القرآن، قرطبي، ج 10، ص 267
- 37- فرهنگ آفتاب، ج 6، ص 1446
- 38- نهج البلاغه، صبحى صالح، حكمت شماره 454
- 39- همان منبع، حكمت شماره 398
- 40- كنز العمال، ج 6، ص 361